هو العلیم

«سالک گناه نمی‌کند» یعنی چه و چه قیدی دارد؟

تفاوت لغزش قابل جبران با ظلم و انکار حق

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۸ - مجلس هفتم

بیانات

آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

و صلَّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبى‌القاسم مُحَمّدٍ

و على آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم

أجمَعينَ

وَ لَو خِفتُ تَعجيلَ العقوبَةِ لاجتَنَبتُهُ لا لِأنّکَ أهوَنُ النّاظِرينَ وَ أخَفُّ المُطَّلِعينَ بَل لِأنّکَ يا رَبِّ خَيرُ السّاتِرينَ وَ أحكَمُ الحاكِمينَ وَ أكرَمُ الأكرَمينَ؛
ای پروردگار و ای خدای من اگر ترس از تعجیل عقوبت تو داشتم از گناه به تحقیق اجتناب می‌کردم، (وقتی انسان بترسد دلیلی ندارد که نسبت به یک چیزی اقدام کند) و این نه به این جهت است که تو در نظارت خودت در مرتبهٔ پایین قرار داری یا در اطلاعی که نسبت به اعمال و رفتار و کردار ما داری چندان وزن و حسابی در کارت نیست، بلکه به این جهت است ای که تو ساتر هستی، بهترین ساتر و بهترین حاکم در مقام حکم و قضاوت و در مقام کرامت در مرتبهٔ اعلی از بزرگواری قرار داری.

این عجیب است که چطور امام علیه‌السّلام سه مرتبه پشت سر هم و یکی را مترتب بر دیگری، اول می‌فرماید که خدایا تو یعنی عرضه می‌دارد که تو بهترین ساتر هستی و می‌پوشانی و بعد بهترین حاکم در مقام قضاوت هستی و بعد بالاترین مقام کرامت را در مقام عفو و بخشش داری و این سه‌تا پشت سر هم است که حالا اگر خدا توفیق داد مطالبی عرض می‌شود.

سالک گناه نمی‌کند

دیشب خدمت رفقا عرض شد که این مسئلهٔ خبط و اشتباه، این یک مطلب عادی است که برای

انسان حاصل می‌شود. خدا مرحوم آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را رحمت کند، یک روز خدمت ایشان به‌طور خصوصی بودم یعنی خود ایشان فرمودند که فلانی اینجا باشد که من با او کار دارم و من یک ساعتی خدمت ایشان بودم. در ضمن صحبت‌هایی که می‌فرمودند یکی این بود:

سالک گناه نمی‌کند! اشتباهی است که پیدا می‌شود و خطایی است که پیدا می‌شود و وقتی که رجوع کند خدا می‌گذرد.

من آن موقع به این قضیه خیلی توجهی نکردم ولی بعدها که روی این مسئله فکر کردم دیدم که عجب! این کلام، کلام عجیبی است! سالک گناه نمی‌کند! پس این چیزهایی که ما انجام می‌دهیم و می‌بینیم انجام می‌دهند چیست؟! اسمش را چه بگذاریم؟! اگر قرار بر این است که گناه نباشد پس چیست؟! یک وقتی یکی دروغ می‌گوید، دروغ دروغ است فرقی نمی‌کند، دروغ حرام است، شما دروغ را هرجا بگویی حرام است تازه بعضی جاها حرمتش هم بیشتر هست! یک فرد متدین اگر دروغ بگوید حرمتش بیشتر است یا یک آدمی که خیلی هم‌چنین مبالاتی ندارد؟! کدام حرمتش بیشتر است؟!

محاسبهٔ گناهان براساس کدورتشان

همین‌طور براساس مراتب فهم افراد از این مفهوم، فرض کنید که حالا یک نوجوانی هفده‌ساله، هجده‌ساله، شانزده‌ساله و بیست‌ساله بیاید یک چیزی بگوید، حالا این مهم‌تر است ـ البته این هم گناه دارد نه‌اینکه انسان بگوید ندارد ـ یااینکه یک مرد پنجاه یا شصت‌ساله یک دروغ بگوید؟! کدام از نظر رتبه کدورت بیشتری دارد و به آن حقیقت ظلمانی خودش نزدیک‌تر است و بهرهٔ بیشتری از آن ظلمت و کدورت دارد که در این قضیه نهفته است؟! چون گناهان براساس کدورتشان به‌حساب می‌آیند، وقتی انسان یک گناهی انجام می‌دهد خودش احساس می‌کند که یک کدورت و ظلمتی پیدا کرد و آن ظلمت گناه است، یعنی آن حالت گرفتگی نفس و قبضی که برای انسان پیدا می‌شود در هنگام گفتن یک هم‌چنین مسئله‌ای یا کار خلافی که انجام می‌دهد و آن قبضی که پیدا می‌شود، همان مسئله‌ای است که به او گناه می‌گویند و حال بسطی که درمقابل پیدا می‌شود همان چیزی است که به آن ثواب گفته می‌شود! ثواب این نیست که یک چیزی

شما در نظر بگیرید که تا یک عمل خیر و صحیحی انجام دادید خداوند می‌گوید که بسیارخوب، دفتر را باز می‌کند و آن عمل را آنجا می‌نویسد و بعد می‌گوید که این طلبت در روز قیامت [است و] فلان عوضی که در آنجا برای تو درقبال این مسئله مقرر شده است، [به تو می‌دهیم]! نه، همان حالی که در آن موقع دارید، همان ثواب است و چیز دیگری نیست.

آن حال است که امتداد پیدا می‌کند و کش پیدا می‌کند تا به روز قیامت می‌رسد و تبدیل به همان عوضی می‌شود که در آنجا شما آن عوض را مشاهده می‌کنید! گناه هم همین‌طور است؛ وقتی شما یک گناهی انجام بدهید این‌طور نیست که خدا دفتر را باز کند و به ملائکهٔ سمت چپ [بگوید که] بنویسید این عمل خلاف انجام شد پرونده‌اش هم بسته شد، طلبت در روز قیامت آنجا حسابت را می‌رسیم! نه، همان حال قبض و همان حال کدورت، ـ برای افرادی که اهل بصیرت هستند شناخته شده است و تا یک نگاه کنند می‌فهمند ـ این حال خودش یعنی

گناه.

خدا در جهنم چه چیزهایی قرار داده

یکی از عرفا به شاگردانش گفته بود که بروید و ببینید که خدا در جهنم چه چیزهایی قرار داده است و بیایید و برای ما بازگو کنید و هر کسی رفت، آمد و یک چیزی گفت و آن‌هم بر طبق مشاهداتش یا حالا چیزهایی که خوانده بود و مطالبی که شنیده بود. یکی از شاگردانش می‌گفت که من هیچی در جهنم ندیدم خدا جهنمی خلق نکرده گفتند: چرا؟! گفت که جهنم را ما با خودمان می‌بریم، خدا آنجا چیزی خلق نکرده است! چیزی به نام جهنم خلق کند و یک وادی ویلی باشد و دره‌ای و در آن هیزمی و فرض کنید که چه چیزها، مسائل و اینها و الآن در آنجا منتظر است در انتظار در آنجا ایستاده که بروند و صدای ﴿یَوۡمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ ٱمۡتَلَأۡتِ وَتَقُولُ هَلۡ مِن مَّزِيدٖ﴾ آن می‌آید! به جهنم می‌گوییم که پر شدی؟! می‌گوید که به! چه پر شدنی؟! چهارتا و نصفی ریختی اینجا و می‌گویی که پر شدی؟! بده ببینیم بابا، کجا پر شدم!

او می‌گفت که من رفتم چیزی ندیدم، خدا

جهنمی خلق نکرده ما با خودمان [جهنم می‌بریم]! و همین‌طور هم هست. آنچه که ما می‌بریم در آنجا جهنم است و آن حالی که از ما استمرار پیدا می‌کند از این رفتن به آن‌طرف و همین‌طور عوالم برزخ تا به قیامت می‌رسد! خیال نکنیم در عوالم برزخ شخص صاف و پاک می‌شود، نه! آن حال کدورت، آن حال ظلمت، آن حال تکدر، قبض و بستگی که در آن هست همان حال تا روز قیامت امتداد پیدا می‌کند.

شرط شفاعت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام از خلیفهٔ دوم

حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام را گرفتند و خلافتش را غصب کردند اولی، دومی، سومی و بعد هم بعدها که چه کردند! نقل می‌کنند تا روز آخر آن دومی دست از [عناد و انانیت خود برنمی‌داشت]! نمی‌خواست اعتراف کند و به این خلافی که انجام شده اعتراف کند. در همان لحظات احتضار نزدش آمدند و گفتند که دیگر الآن لحظات آخر است بیا اعتراف بکن! گفت که لا أتحَمّلُه حَیًّا و مَیّتًا![1] من

[1] . عقد الفرید، ج ۵، ص ۲۷. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی،

نمی‌توانم اصلاً ببینم او بر خلافت است، [زنده باشم یا مرده]! عجب! او چه می‌خواهد؟! آدم، تو که داری می‌میری! حالا هر کاری این مدت کردی، حالا که داری می‌میری دیگر چرا؟! دیگر می‌میری تمام شد. می‌گوید که نه اصلاً! یعنی این ظلمت؛ ظلمت نفس و کدورت نفس به کجا می‌رسد!

دیشب خدمتتان عرض کردم که آدم به یک جایی می‌رسد اصلاً آقا این قلب دیگر بسته می‌شود و دیگر روزنه‌ای برایش نمی‌ماند تااینکه بخواهد از آن روزنه نور را وارد کند! شما وقتی می‌خواهید بر روی صفحهٔ کاغذ یک چیزی بنویسید باید این صفحهٔ کاغذ جا [فضا] داشته باشد یا نداشته باشد؟! اگر همهٔ صفحهٔ کاغذ را شما برداشتید و سیاه کردید یا با مرکب همه را قشنگ یک قلم‌مو کشیدید و بالا و پایین و... حالا می‌خواهید کجای آن بنویسید؟! می‌خواهید کجای آن مطلب بنویسید؟! می‌خواهید کجای آن بسم‌الله بنویسید؟! می‌خواهید کجای آن یک چیزی بنویسید؟! شما همهٔ این صفحه را با

ج ۸، ص ۲۳۶.

قلم‌مو سیاه کردید.

لذا نمی‌تواند و راست هم می‌گوید که لا أتحَمّلُه! من نمی‌توانم، من تمام صفحهٔ دلم را با قلم‌مو سیاه کردم و خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام خلافت حق است، قبول این خلافت برای علی علیه‌السّلام یعنی هنوز یک مقدار اینجا مانده، یک مقدار جایش سیاه نشده است درحالی‌که همه‌جا سیاه شده است لذا راست هم می‌گوید، می‌گوید که من اصلاً نمی‌توانم. حالا اگر بگویند که عثمان، می‌گوید که بله بله اصلاً عثمان باید همین باشد و اصلاً نمی‌شود که نباشد! چرا؟! چون مثل همدیگر هستند و در یک خط حرکت می‌کنند؛ در یک مسیر!

اینها برای ما خیلی مسئلهٔ مهمی است! نگاه کنیم تمایلات خودمان را ببینیم که به کدام سمت و سو است، این یکی از گراهایی است که آدم می‌تواند اینها را مورد توجه قرار بدهد و ببیند که علاقه‌مان به مسائل به کدام طرف می‌رود! راجع به مسائل مختلف ببیند از چه کسی می‌خواهد حمایت و از چه کسی می‌خواهد طرف‌داری کند. نشان می‌دهد یک

وجه اشتراکی این وسط هست، یک وجه اشتراک که دارد می‌گوید که من او را می‌خواهم، تمایل به او دارم، علاقه‌ام به او است، می‌خواهم این را انتخاب کنم، می‌خواهم این را گزینش کنم، آن را می‌خواهم، این را انتخاب و گزینش کنم و من آن را می‌خواهم! این برای چیست؟! این روی چه عاملی پی می‌گیرد؟! به چه جهت است؟! یعنی کشکی است؟! نه! این برمی‌گردد به اینجا، همه برمی‌گردد به اینجا.

چهرهٔ بی‌چهرهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم

آن داستانی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم نقل می‌کردند از آن شخصی که آمده بود و چشمش به پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که نشسته بودند افتاده بود و گفت که رسول الله چقدر زیبا و قشنگ هستی، چه جمالی داری! حضرت فرمودند که راست می‌گویی، راست می‌گویی. بعد رفت و یکی دیگر آمد ـ و چه آدم بی‌تربیتی هم بوده است ـ و گفت که چقدر تو چهره‌ات چهرهٔ مکدری است! نعوذ بالله کریه است! چقدر چهره‌ات چهرهٔ نامناسبی هست! حضرت هم فرمودند که راست

می‌گویی همین‌طور است. افراد تعجب کردند، حضرت به هر دوتا می‌گویند که راست می‌گویی و داری درست می‌گویی، این درست می‌گویی به چه برمی‌گردد؟! این درست می‌گویی به [قلب شخص] برمی‌گردد نه‌اینکه من چهره‌ام چهرهٔ زشت است و تو داری راست می‌گویی، تو داری از آن قلب خودت حکایت می‌کنی و این درست است، او هم دارد از قلب خودش حکایت می‌کند و آن‌هم درست است یعنی دو نفر دو خبر متناقض ۱۸۰ درجه می‌دهند و هردو دارند راست می‌گویند، چرا؟ هردو دارند صورت خودشان را در آینه می‌بینند.[۱]

رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم یک چهرهٔ بی‌چهره‌ای دارد! آب است مثل آب زلال می‌ماند و رنگ ندارد! آب کاسه را دیده‌اید؟ در کاسه نگاه کنید هیچ رنگی ندارد، کی رنگ پیدا می‌کند؟! وقتی شما سرتان را روی آن ببرید، همین‌که ببرید چهره‌تان روی این کاسهٔ آب می‌افتد. کاسه چه چیز را نشان می‌دهد؟ چهرهٔ من را نشان می‌دهد حالا من چهره‌ام

---

[۱] . مثنوی معنوی ( )، دفتر اول، ص ۶۳.

هرچه می‌خواهد باشد، سیاه باشم در این سیاه نشان می‌دهد و سفید باشم در این سفید نشان می‌دهد و هرچه باشد و به هر قسمی باشد، آب همان را نشان می‌دهد و آینه هم همان‌طور همان را نشان می‌دهد.

پس این رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم که الآن نشسته است گرچه الآن او یک صورتی دارد و آن صورتش ابرو، بینی، چشم، محاسن، مو و همهٔ اینها را دارد ولی به لحاظ اینکه آن سیرت رسول الله بر صورت او غلبه می‌کند، آن صورت را تحت‌تأثیر آن سیرت بی‌رنگ می‌کند و وقتی که بی‌رنگ شد یعنی همان حق، حقی که اصلاً هیچ رنگی ندارد! حق رنگ ندارد چون تقیّد ندارد و قید ندارد! وقتی که بی‌رنگ شد آن شخصی که کنار پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌نشیند، اگر از مصاحبت پیغمبر لذت برد معنایش چیست؟! معنایش این است که نزدیک پیغمبر است! اگر از مصاحبت پیغمبر لذت نبرد و حوصله‌اش سر رفت و می‌خواهد زود بلند شود برود و دو دقیقه نشسته می‌گوید که زود بلند شویم برویم دیگر اصلاً نمی‌تواند بنشیند، اصلاً زیرش سیخ کرده‌اند! روی میخ نشسته است!

می‌خواهد برود، معلوم است کارش خیلی خراب است! چرا؟! نمی‌تواند حق را در کنار و در وجود خودش بپذیرد، پیامبر آن صورت است و صحبت که می‌کند، [می‌گوید که] چه دارد می‌گوید؟! تمامش کن بیا پایین دیگر! اما آن کسی که دلش در همان وادی است، پیغمبر نیم ساعت حرف بزند [می‌گوید که ای] بابا دو دقیقه حرف زد تمام شد! چرا باز هم حرف نمی‌زند؟! نیم ساعت را دو دقیقه می‌بیند و آن یکی دو دقیقه را یک ساعت می‌بیند! آن سنگین است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که صحبت می‌کند، آن حالت روحانی پیغمبر و حقیقت پیغمبر و مقام انبساط نفس رسول الله بروز و ظهور می‌کند و به او می‌خورد، او نمی‌گیرد و وقتی نمی‌گیرد انگار مثل چکش دارند در سرش می‌زنند یعنی مدام حق می‌خورد! این حق چکش است، آن حق به آن می‌رود مثل آب زلالی که وارد باغچه می‌شود و وارد خاک می‌شود، مدام می‌رود و تبدیل به طراوت و اینها می‌شود. کلام پیغمبر است ولی چکش است!

آن کلام پیغمبر است و مثل آب باران است، مثل آن آب گوارایی است که تشنه مدام می‌خورد و این تشنگی را برطرف می‌کند! اینجاست که هردو راست می‌گویند که آن صورت پیغمبر، آن کلام پیغمبر، آن همنشینی پیغمبر، آن دستور پیغمبر و همهٔ اینها برای آن اولی اصلاً حکم روح و ریحان و به‌اصطلاح شمیم عطرآگینی است که انسان مدام استشمام می‌کند و خود را مستقیم نمی‌بیند ولی به‌عکس آن افراد دیگری که خلاصه کارشان مشکل دارد به این کیفیت. لذا آن می‌گوید که لا أتحَمّلُه حَیًّا و مَیّتًا![1] من اصلا نمی‌توانم علی را در خلافت ببینم چه مرده باشم و چه زنده [باشم]! این حالت منتقل به قبر می‌شود و منتقل به برزخ می‌شود ـ اینهایی که در برزخ درست نیست حسابش را می‌رسند ـ همین‌طور بعد منتقل به قیامت می‌شود و این کدورت نفسانی او در روز قیامت که موقع بروز و ظهور است، آن حالت نفس هست که به‌صورت شعله‌های سوزانی درمی‌آید که او را فرا گرفته است! فرقش این است

---

[1] . عقد الفرید، ج ۵، ص ۲۷.

که در دنیا این سوزش را احساس نمی‌کند و در روز قیامت احساس می‌کند والاّ هیچ تفاوتی ندارد! به اندازۀ سر سوزنی در روز قیامت خدا آتش درست نمی‌کند اصلاً و ابداً. لذا در قرآن هم داریم ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.[1]

خدمت مرحوم علامه طباطبائی با مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در منزل دامادشان در تهران بودیم، آن دامادشان که منزلشان در شمیران بود. بعد یکی از آقایان از مرحوم علامه سؤال کرد که آقا در آیات قرآن داریم راجع به اینکه جهنم یا بهشت الآن وجود دارد؟! آنچه که بعداً هست بله هم آیات قرآن هست، هم روایات وجود دارد و شکی در آنها نیست... [ولی آیا الآن وجود دارد]؟! تا این حرف را زد مرحوم آقا این آیه را خواندند: ﴿وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ﴾ مرحوم علامه طباطبائی فرمودند که بله همین‌طور است. همین آیه که ایشان قرائت کردند دلیل این مسئله است.

---

[1] . سوره توبه (۹) آیه ۴۹. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۳۱۹:
«و به‌درستی که جهنّم محیط بر کافران است.»

معنای احاطهٔ جهنم به کافرین

جهنم احاطه به کافرین دارد، ﴿لَمُحِيطَةٌ﴾ یعنی چه؟! یعنی همان حالی که دارد خودش جهنم اوست! دیگر می‌خواهی چه‌کار کنی؟! چرا نمی‌سوزاند؟! دارد می‌سوزاند، او آمپول خورده و منگ است! او را کرخت کرده‌اند و هر بلایی سرش بیاورند نمی‌فهمد! اگر بسوزد متوجه می‌شود! وقتی انسان را سِر و بیهوش کنند که آدم اصلاً هیچی نمی‌فهمد! هر بلایی هم سر آدم دربیاورند آدم نمی‌فهمد! وقتی که به هوش آمد آن‌وقت می‌فهمد تازه چه به سرش آورده‌اند! ولی بعضی از اوقات سِر می‌کنند، وقتی سِر می‌کنند آدم در عین اینکه شاعر است و می‌فهمد درعین‌حال احساس ندارد! اینهایی که از کمر سِر می‌کنند و بعد عملشان می‌کنند [همین‌طور است]. خود ما هم برایمان در بیماری و عمل قبلی پیش آمد. در موقع سِری من اصلاً احساس نداشتم یعنی احساسی که من داشتم نسبت به آن تختی که آهنی بود و دست که به آن می‌زدم و دستی که به پایم می‌زدم هردو یک احساس بود و اصلاً هیچ احساسی نداشتم در عین حالی که

می‌فهمیدم، شاعر بودم، بیدار بودم و درک داشتم.

افرادی که در دنیا به این مصیبت مبتلا می‌شوند مثل آدمی می‌مانند که نصف بدنش را سِر کرده‌اند، هر بلائی سرش بیاورند دیگر نمی‌فهمد! هر کاری بکنند نمی‌فهمد، اصلاً انگارنه‌انگار! فقط ما به اینها و به این چیزها نگاه می‌کردیم و به‌هیچ‌وجه من‌الوجوهی اینکه الآن دارند چه می‌کنند و چاقو می‌کنند [را متوجه نمی‌شدیم] انگارنه‌انگار.

ولی وقتی که آن دنیا می‌رویم همان زمانی که او کم‌کم می‌خواهد از سِری دربیاید، کم‌کم می‌خواهد دراید و وقتی درآمد چون آن درد و ناراحتی‌ها ازبین نرفته و سِری از بین رفته ولی درد هست، آن کدورت گناه هست؛ آن کدورتی که نفس با آن کدورت جلو آمده به حال خودش باقی است، وقتی که باقی شد یک‌مرتبه فریاد می‌رسد به کجا!

این فریاد را در دنیا هم داشته اما نمی‌فهمیده است! نه‌اینکه خدا در آن دنیا درد را بیاورد و بر طبق ناراحتی فریاد و اینها [بکشد]، نه! همین حالت را داشته و با خودش آن طرف آورده است! خدا چیزی

درست نکرده است و عقرب، مار، هزارپای جهنم، نمی‌دانم آتش، هیزم و اینها، هیچی خدا درست نکرده است و هرکدام اینها یک عمل و یک کدورت خاص است! عقرب یک چیز است، مار یک چیز است، گزندگان یک چیز هستند و سوزش‌ها یک چیز است! ﴿سَرَابِيلُهُم مِّن قَطِرَانٍ وَتَغۡشَىٰ وُجُوهَهُمُ ٱلنَّارُ﴾[1] پیراهن‌هایشان از قطران [ماده‌ای متعفّن، قابل اشتعال و بدبو] است و آتش چهره‌هایشان را می‌پوشاند. اینها همه یک چیز است و آن قیر مذابی که داریم ریخته می‌شود آن یک چیز است و هر گناهی و هر کدورتی، اینها هرکدام برای خودشان یک حساب جدای خاص خودشان را دارند. خب ما داریم اینها را مشاهده می‌کنیم. اما آقای حداد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمایند که سالک گناه نمی‌کند. این مسئله چیست؟! می‌فرمودند که اینها لغزش‌هایی است که از انسان سر می‌زند! قضیه مشخص است، در آن موقعی که انسان

---

[1] . سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۵۰. نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۲۸۰:
«(مجرمان) لباسهایشان از قطران است و آتش جهنّم چهره‌هایشان را پوشیده است.»

این کارها و چیزها را انجام می‌دهد، آیا می‌تواند اسم خودش را سالک بگذارد؟! یک وقتی یک چیزی هست و یک کدورتی برای انسان حاصل می‌شود و این به‌خاطر غفلت و جهل است، همان‌طوری‌که عرض شد غفلت و جهل و اینها برای انسان پیدا می‌شود.

توجه و استغفار موجب ازبین رفتن آثار خطا

این با یک توبه و توجه و تذکری ازبین می‌رود و رد می‌شود! یک وقتی نه، انسان می‌آید و درقبال این گناهان می‌ایستد؛ یعنی کاری انجام می‌دهد که این کارش دیگر با خطا و لغزش و اینها سنجیده نمی‌شود. فرض کنید که مال بچهٔ یتیم را خوردن و ظلم به کسی کردن و مال کسی را بردن! توجه می‌کنید؟! خیانت در حق شخص دیگری کردن، اینها خطا نیست! ما اسم اینها را خطا نمی‌گذاریم. اینها چیست؟! یا فرض بکنید که نسبت به یک مطلب حقی پا روی آن گذاشتن، اینها چیزهایی است که انسان باید از این دایره بیرون بگذارد، اینها را در این دایره نمی‌شود قرار بدهد. اینها گناه است و اینها

کدورت دارد و کدورت می‌آورد و مشکل است و انسان خلاصه باید برود و درصدد چاره‌ای نسبت به این‌گونه مسائل بربیاید. اما نسبت به چیزهای دیگر، مسائل دیگر، اشتباهات دیگر و حالا خطاهای دیگری که انسان انجام می‌دهد و اینها جنبهٔ حق‌اللهی دارد، [مسئله‌اش فرق می‌کند.]

توجه به خدا بعد از گناه ازبین برندهٔ گناه است

این حرف یعنی چه؟! این حرف یعنی وقتی که سالک دارد حرکت می‌کند و این عمل را هم از روی غفلت انجام می‌دهد نه از روی اینکه درمقابل خدا بایستد، این حرکت سالک و این عملی که انجام می‌دهد و راه می‌رود، می‌پوشاند، می‌برد، می‌شوید، جارو می‌کند و نمی‌گذارد که در دل بماند و باعث کدورت بشود، باعث قبض بشود و باعث توقف او نسبت به این مسائل بشود. و لذا می‌فرمودند که وقتی که انسان یک خطایی می‌کند و بعد متوجه می‌شود، آن توجه و استغفاری که می‌کند، آن اثر را ازبین می‌برد! یعنی همان آثار و خصوصیات را ازبین می‌برد.

مسئله این است که خدای متعال ما را خطاکار خلق کرده و خطاکار آفریده است! امام علیه‌السّلام در این فقرات هم همین را می‌خواهند بفرمایند. می‌خواهند بفرمایند که شما ای بندگان خدا همه بندگان خطاکار هستید و این مسئله مسلّم است و به‌واسطهٔ این خطا است که مسئلهٔ عبودیت برای شما روشن می‌شود، اگر خطا نباشد انسان کم‌کم عُجب برایش پیدا می‌شود و خود را از دیگران بالاتر می‌بیند! و ما می‌دیدیم در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ کسانی که در دو جهت حرکت می‌کردند، یکی اینکه حالاتی پیدا می‌کردند که این حالات را طبعاً بقیه نداشتند و این یک امتیازی نسبت به بقیه بود، حالا یا بیان می‌کردند یا بیان نمی‌کردند. البته ما متوجه می‌شدیم! اما خود این شخص در ضمیر خودش و در نفس خودش به چه نحو حرکت می‌کرد؟! به ظاهر می‌گفت که عنایت پروردگار است، ولی یک ده درصدی را به‌حساب خودش می‌ریخت! حالا فوقش بگوییم که نود درصدش را به‌حساب خدا می‌ریخت، ده درصد را پنهانی کنار

نگه می‌داشت! بیست درصدی [را نگه می‌داشت]! حالا افراد فرق می‌کردند و بعضی‌ها ماشاءالله صددرصد را به‌حساب خودشان می‌ریختند! اصلاً به‌حساب خدای مظلوم و تمام آن علل و اسبابی که برای این حال و موقعیت بودند چیزی نمی‌گذاشت و فقط همه را برای خودش می‌گذاشت. این یک حرکت از این‌طرف، از طرف دیگر به‌واسطهٔ این حالاتی که پیدا می‌کرد خودش را با مرحوم آقا و با بزرگان نزدیک‌تر از بقیه می‌دید و واقعاً هم می‌دید، می‌دید که نسبت به بقیه نزدیک‌تر است! مدام دارد نزدیک‌تر می‌شود و مدام این مدرکاتش دارد بیشتر می‌شود و به‌واسطهٔ ازدیاد این مدرکات طبعاً خودش را به افق استاد نزدیک‌تر احساس می‌کرد و این نزدیکی موجب می‌شد خود را از بقیه متمایز به‌حساب بیاورد.

تا حالا باهم رفیق بودند و سلام علیکم و می‌گیریم می‌نشینیم و می‌رویم و می‌آییم بود، امروز [می‌گوید که] حال شریف خوب است؟! حال شریف چطور است؟! الحمدلله آقا! خوب هستیم آقا! یک مقدار دیگر، روز دوم آدم می‌گوید که چرا

این‌طوری حرف می‌زند؟! آقا مثل آدم حرف بزن، این چه طرز حرف زدن است؟! تو که این‌طوری حرف نمی‌زدی! تو که این‌طوری سلام و علیک نمی‌کردی [که بگویی که] سلام علیکم آقا! [سلام با نخوت و کبر] زهر مار! سلام علیکم چیست؟! درست صحبت کن! همان‌طوری‌که قبلاً صحبت می‌کردی، احوالپرسی می‌کردی، می‌نشستی و شوخی می‌کردی [باش]. همهٔ اینها چیست؟! او دارد مدام حجابی بین خود و سایر رفقا و دوستانش که همه مثل خودش هستند ایجاد می‌کند. مسکین! اینها از تو به آقا نزدیک‌تر هستند، مغزت کجا رفته [است]؟! تو داری خودت را نزدیک می‌بینی! این نزدیک دیدن دوری است که تو الآن آن را قرب می‌پنداری! بُعد است که تو الآن خود را نزدیک به‌حساب می‌آوری!

آیا مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم همین احساس را نسبت به تو دارند یا دارند به ریشت می‌خندند؟! ایشان که در این حال و هوا نیستند، ایشان که مدام می‌گویند؛ تصریحاً می‌گویند و کنایةً

می‌گویند و تلویحاً می‌گویند که همهٔ ما مثل دانه‌های یک شانه هستیم! این را دارند به تو می‌گویند. حالا تو می‌گویی که بله بله آقا چقدر قشنگ صحبت فرمودند! بدبخت دارند یک ساعت برای تو نسخه می‌پیچند، حواست کجاست؟! ولی چیست؟! این نفس مدام می‌آید مدام بُعد پیدا می‌کند! آن مطالب هم از آن‌طرف مدام زیاد می‌شود و کم‌کم کم‌کم کار به جایی می‌رسد که می‌آید و درمقابل استاد می‌ایستد! مثل آن بندهٔ خدایی که مرحوم آقا داستانش را در روح مجرد آوردند و ما وضعیتش را می‌دیدیم یعنی کاملاً مشخص بود این خط سیر منتهی به فلان نقطه خواهد شد، آن هدف در آنجا محقق خواهد شد و همان‌طور هم شد. تو که در آن موقع این حالات دارد پیدا می‌شود، همان وهلهٔ اول بیا قطعش کن و بگو که این از این است، از من نیست. آن حالت خبط، آن حالت خطا، آن حالت گناه، آن حالت عبودیت و اینهایی که امام دارد به ما یاد می‌دهد، امام دارد به ما می‌گوید که این هستی، مبادا آن حالات بیاید او را تحت‌الشعاع قرار بدهد! آن حالاتی که دارد برایت پیدا می‌شود، آن حالت را

به‌حساب همان اصل خودش بگذار و به همان حساب بریز بعد می‌شوی صفر! حالا که صفر شدی سلام علیکم، حالت خوب است؟! بیا بنشین، بخند، شوخی کن و هر کار دیگر می‌خواهی انجام بدهی انجام بده، آن موقع تازه نزدیک می‌شوی و او هم آن نزدیکی را قبول دارد و او هم می‌پذیرد که حالا نزدیک هستی والاّ نه، [نمی‌پذیرد]!

من یادم است مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ یک شب در منزل یکی از رفقای طهران راجع به یک بندهٔ خدایی که خلاصه سخت مبتلا به این مسائل بود صحبت می‌کردند و می‌فرمودند که مگر این احوال و حالات را از خانهٔ خاله‌ات آوردی که الآن داری به او و به دیگران فخر می‌فروشی؟! از کجا آوردی؟! از همین‌جا به‌دست آوردی! ـ با دستشان اشاره کردند ـ مگر از همین‌جا به‌دست نیاوردی؟! پس چرا داری با این به دیگران فخر می‌فروشی؟! باید متنبه بشود، وقتی متنبه نمی‌شود کم‌کم مدام فاصله می‌گیرد و فاصله می‌گیرد، معلوم نیست انسان دیگر در کجا هست و به چه روز و روزگاری

می‌افتد! سر از اجنه درمی‌آورد و سر از شیاطین در می‌آورد و سر از کجا درمی‌آورد! آقا آن موقع تلنگر را به تو زدند که به اینجا نرسی، ولی باید چه‌کار کرد؟! آدم از خدا باید بخواهد که خدا توکلش را بدهد، توجهش را بدهد، توسلش را بدهد، این درک را بدهد، عمل به این درک را بدهد و انسان به این درک و فهم توجه داشته باشد.

احساس گناه یک مسئلهٔ حیاتی برای سالک

چقدر این مسئله برای سالک حیاتی است که احساس گناه کند، اصلاً بدون احساس گناه سالک حرکت نمی‌کند و در چاه می‌افتد! انسان به یک جایی برسد که احساس کند که نه الحمدلله من دیگر خطایی نمی‌کنم! الحمدلله دیگر اشتباهی از من سر نمی‌زند! و شما می‌بینید دقیقاً بر خلاف آنچه که در اذهان هست که انسان... البته انسان نباید دنبال این برود که گناه کند! بگوید که حالا که این‌طور است بنابراین خودمان [گناه می‌کنیم تا این حال در ما ایجاد شود]! نه آقا نمی‌خواهد به خدا و به آن تربیت استاد کمک کنی! نه به‌اندازهٔ آنچه که [باید] باشد می‌رسد

تو گناهت را نکن، آن خبط و خطا که باید به وقتش بیاید خودش سر وقتش می‌آید، آن لازم نیست! طرف می‌گوید که حالا که این‌طور است پس خودمان هم یک مقداری [در ایجاد این حال کمک کنیم]! نه، وگرنه به‌اصطلاح آدم از آن‌طرف بام می‌افتد! نه، لازم نیست ولی این احساس را داشته باشد.

بیان حال امام علیه‌السّلام در ادعیهٔ وارده از ایشان

ائمه و امام سجاد علیهم‌السّلام همیشه این احساس را داشتند، آخر من به چه کسی بگویم که والله بالله وقتی امام سجاد این ادعیه را می‌خواند فیلم بازی نمی‌کند و حال خودش را می‌گوید؟! می‌گوید که حال من حالت بندهٔ خطاکار است و حال من حالت آن بنده‌ای است که لغزش می‌کند و فقط چشمش به [عفو و بخشش خداست]، حال این است و از توفیقاتی که هست اینکه خداوند به انسان می‌فهماند و درک و فهم می‌دهد که [اگر] بدون عنایت او آن ربط بخواهد ـ دیشب عرض کردم ـ قطع بشود، دیگر نه خدایی می‌ماند، نه پیغمبری

می‌ماند، نه امامی می‌ماند، نه نمازی، هیچی و هیچی دیگر برای آدم نمی‌ماند اصلاً و ابداً! آن سیم قطع شده است! وقتی آدم یک هم‌چنین حالی را احساس می‌کند دیگر چه تصوری دارد؟! چه تصوری می‌تواند بکند؟! مگر می‌تواند چیزی و وقعی برای خودش قرار بدهد؟! مگر دیگر می‌تواند حسابی برای خودش باز کند؟! ما باید به این نقطهٔ صفر برسیم؛ به این نقطه‌ای که همه را از او ببینیم و همه را از آن مبدأ احساس کنیم، همه چیز را! ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعۡمَةٖ فَمِنَ ٱللَّهِ﴾ این «مِن» در اینجا «مِن» تنکیریه است به معنای کل، آنچه که اسم نعمت بر آن گذاشته می‌شود از ناحیهٔ پروردگار است. هر نعمتی که می‌رسد، این نعمت از ناحیهٔ خدا است و این مسئله، مسئله‌ای است که خیلی حیاتی است و شما هرکسی را دیدید که این جنبه در او خیلی ظاهر و آشکار بود، او معلوم می‌شود که سلوکش صاف‌تر است و سلوک و راهش، راه صافی است و هرکسی را که دیدید نه، حرف زیاد می‌زند و نمی‌دانم باد و بود زیاد دارد و مسئله زیاد دارد اما این جنبه در او نیست و مدام می‌خواهد خودش را مطرح کند و مدام

می‌خواهد... نه! خبری نیست و فایده‌ای ندارد.

نعمت خطا و اشتباه

لهذا خطا و اشتباهی که انسان انجام می‌دهد، این نعمتی از ناحیهٔ پروردگار است که به انسان برای تنبه او می‌رسد! برای تنبهی که باید پیدا کند و چه‌بسا از آن نعمت‌های دیگری که به انسان می‌رسد، تأثیر بیشتری داشته باشد چون آن نعمت‌ها این تأثیر را ندارند. انسان حالی پیدا می‌کند، مسئلهٔ غیرعادی پیدا می‌کند، نشاطی پیدا می‌کند و بهجت و سروری پیدا می‌کند ولی آن بهجت و سرور این جنبه را در او به‌وجود نمی‌آورد و فقط یک بهجت و سروری است که لازمه است، لازمهٔ راه است و لازمهٔ نفس است و لازمهٔ این است که این بهجت و اینها باید باشد. ولی خطر هم از آن‌طرف هست که پشت سر آن بهجت و پشت سر آن سرور، آن مسائل مُبَعِّده و دورکننده از آن تجرد و عبودیت و جنبهٔ ربطیت، آن مسائل پیدا نشود.

تأثیر خطاب و عتاب استاد بر سالک

لذا این جهت است که ما وقتی در احوالات بزرگان مشاهده می‌کنیم می‌بینیم هر از چند گاهی

مورد خطاب اساتیدشان قرار می‌گرفتند که چرا این کار را کردی؟! چرا این حرف را باید بزنی؟! چرا باید این فعل را انجام بدهی؟! هیچ‌وقت لی‌لی به لالای اینها نمی‌گذاشتند! بیایند تعریف و تمجید کنند که به‌به فلانی حال خوبی دارد! بسیار بسیار حال خوبی دارد! خیلی به‌ندرت اتفاق می‌افتاد، وقتی که خودشان صلاح می‌دیدند برحسب اقتضای خودشان [این کار را انجام می‌دادند] ولی برحسب نوع مشاهده می‌کردیم یا خودشان هم برای ما نقل می‌کردند که شخص در موارد مختلف مورد خطاب و عتاب استاد قرار می‌گیرد تااینکه از این مراتب رد شود! آن‌وقت دیگر آن مسئله به‌طور کل فرق می‌کند و آن دیگر از نفس و همهٔ اینها رد شد. اما تا وقتی در نفس است، این خطاب و عتاب را می‌خواهد! خطاب و عتاب در چه وقتی است؟! در وقتی که شخص یک اشتباهی بکند! اگر نکند می‌گوید که آقا مگر من چه‌کار کردم که داری من را دعوا می‌کنی؟! من کاری نکردم فرض بکنید که مسئله و قضیه‌ای نبوده [است]! نسبت به همهٔ بزرگان این مسئله بوده است، یعنی تا آنجایی که من درنظر داشتم و دیدم،

نسبت به احوال آنها این قضیه وجود داشته است. براین‌اساس انسان باید حالش را طوری قرار بدهد و به‌دنبال این باشد که حال فردی باشد که در مقام خوف است و اشتباه و خطایی که می‌کند در صدد جبران بربیاید و توبه و انابه بکند و از خدا بخواهد که از گناهش بگذرد.

خصویت بنده‌ای که خدا از او خوشش می‌آید

خلاصه و سربسته بگویم، خدا از بنده‌ای خوشش می‌آید که بگوید که خدایا من غلط کردم، از او خوشش می‌آید! آن بنده‌ای که می‌گوید که خدایا من دیشب بلند شدم نماز شب خواندم، خیلی از او [خوشش نمی‌آید]! آن بنده‌ای که بگوید که آقا من رفتم امروز دست در جیبم کردم فلان قدر به فقیر پول دادم، آن بنده‌ای که بگوید که من امروز فلان دعا را خواندم، آن بنده‌ای که بگوید که من امروز شش جزء قرآن خواندم، آنکه بگوید که این کار و آن کار را کردم، می‌گوید که خواندی که خواندی خیرش را هم خودت بردی و ثوابش را هم خودت بردی! اگر هم چیزی بوده به خودت رسیده است! حالا چرا به

حساب ما می‌گذاری؟!

اما اگر بنده‌ای بگوید که خدا من این غلط و اشتباهی که کردم، تو ببخش! خدا این را دوست دارد و این را می‌خواهد! بنده‌ای که توجه به او می‌کند بدون اینکه بخواهد خودش را مطرح کند! [اگر بنده‌ای خود را در قبال خدا مطرح کند، می‌گوید که] تو چه کسی هستی که خودت را جلوی من مطرح می‌کنی؟! تمام اینها مطرح کردن است. در عین اینکه انسان باید به دستور عمل کند و موبه‌مو به مطالب و دستورات و فرامین عمل کند به‌جای خود، درعین‌حال در نفس و در ارتباط با پروردگار نباید حالش حالی باشد که این را بخواهد به حساب خودش بگذارد! خدا توفیق عمل و فهم و درک این مطالب را بیش از پیش به همهٔ ما عنایت کند.

اللهمَّ صلِّ علی محمّد و آل محمّد